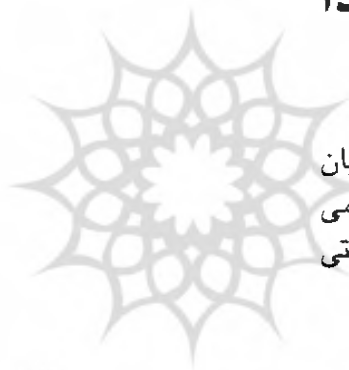


نشانه از نگاه دریدا



دکتر امیر علی نجومیان
عضو هیئت علمی
دانشگاه شهید بهشتی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده

«سرشت نشانه زبان‌شناختی» به تعبیری مهم‌ترین بخش از نظریات فردینان دو سوسور، زبان‌شناس سویسی، است. این مقاله با بررسی نظام دلالت از دیدگاه سوسور زمینه اصلی بحث را فراهم می‌کند. معرفی نشانه‌شناسی سوسور مقدمه لازم جهت بحث و بررسی دیدگاه و خوانش ژاک دریدا، متفکر فرانسوی، از نظام نشانه‌ای سوسور را فراهم می‌کند. بر این اساس، به مفاهیم دال و مدلول، رابطه این دو، کلام-خرد محوری، مدلول متعالی، و بازنمایی پرداخته می‌شود و گسست خوانش و اساس‌پساخت‌گرا از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا به نمایش گذاشته می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

کلیدواژه

نشانه زبان‌شناختی، وسازی، بازنمایی، دلالت، کلام - خرد محوری، مدلول متعالی، پساخت‌گرایی، سوسور، دریدا.

۲. چگونه سوسور از سویی ادامه دهنده سنت «کلام - خردمحوری» و حفظ «مدلول متعالی» است و از سوی دیگر راه را بر واسازی دریدا می‌گشاید؟
۳. موضع دریدا در برابر نظریهٔ بازتمایی در زبان چیست؟
۴. دریدا به تقابل/ تمایز دال و مدلول معتقد است یا وحدت؟
۵. نگاه دریدا به نشانه چه ارتباطی با خوانش و اسازی دارد؟

واژگان سوسوری از سال‌های

۱. سوسور و آغازین قرن بیستم بر بحث زبان سرشت نشانه مسلط بوده است. از آنجا که بحث زبان‌شناختی دریدا دربارهٔ نشانه هم با خوانش او از نشانهٔ سوسوری آغاز می‌شود، من بخش اول مقالهٔ خود را به سوسور و مفهوم نشانه اختصاص دادم. جالب است که سوسور در درس‌نامه زبان شناسی عمومی خود بحث «سرشت نشانهٔ زبان‌شناختی» را با نقدی از نظریهٔ «نام» آغاز می‌کند: «برخی زبان را، وقتی به عناصرش تقلیل یابد، تنها فرایند نام‌گذاری می‌دانند- یعنی فهرستی از کلمات که هر یک به چیزی که نام نهاده‌اند مرتبط‌اند» (Saussure, 1986, p. 148). اما سوسور این نظریه را بر

اساس این تفسیر رد می‌کند:

فرایند نام‌گذاری بر این فرضیه استوار است که مفاهیمی از پیش ساخته شده پیش از کلمات وجود دارند... [این

مقاله حاضر در سه بخش تنظیم شده است. در آغاز «سرشت نشانه زبان‌شناختی» از دید فردینان دو سوسور^۱ به‌طور خلاصه مطرح می‌شود. سپس «خوانش دریدا از سوسور» با تفسیر نگارنده ارائه خواهد شد و قسمت سوم به «استراتژی واسازی»^۲ و نقش نشانه‌ها در آن» اختصاص دارد که به شکلی نتیجه‌گیری‌ها و پاسخ به سؤال‌های مطرح شده در آغاز، در این بخش می‌گنجد. سؤال‌های اصلی تحقیق حاضر از این قرارند:

۱. نشانه نزد سوسور چگونه شکل می‌گیرد و دال و مدلول به‌طور مستقل و در ارتباط با یکدیگر چگونه سرشتی دارند؟

1. Ferdinand de Saussure
2. deconstruction

نظریه] به ما نمی‌گوید که آیا نام در سرشت خود صوتی است یا روان شناختی.... و سرانجام به ما چنین می‌نمایند که اتصال نام و چیز سازوکار بسیار ساده‌ای دارد و این فرضی است بسیار اشتباه (Ibid).

در برابر این نظریه، سوسور فرض جدیدی را ارائه می‌دهد: «نشانه زبان شناختی، یک چیز را با یک نام به هم نمی‌پیوندد، بلکه یک مفهوم را با یک صوت - تصویر متحد می‌کند» (Saussure, 1986, p. 149). درون نشانه، از دید سوسور، یک شکل (نشان / علامت) وجود دارد که دلالت می‌کند «دال^۳» و مفهومی که دلالتی بر آن می‌شود «مدلول^۴». این «دو صورت» با یکدیگر متحد شده و نشانه را می‌سازند که این نشانه خود به «مرجع بیرونی^۵» یا آنچه «جهان»، «واقعیت» یا «چیزها» می‌خوانیم ارجاع دارد. بنابراین، می‌بینیم که سوسور مفهوم یا ایده را درون نظام زبان شناختی می‌بیند و آن را وجودی مستقل و خودگردان نمی‌داند.

آنگاه سوسور «اصل اول» نشانه یعنی «سرشت اختیاری (اتفاقی / تصادفی^۶)» را مطرح می‌کند. براساس این اصل، هیچ رابطه طبیعی‌ای بین دال و مدلول وجود ندارد (Sau-ssure, 1986, p. 150). البته سوسور به سرعت ما را از این نتیجه‌گیری برحذر می‌کند که «انتخاب دال به تمامی به گوینده واگذار شده است». او به این موضوع آگاه

است که عناصر بسیاری در این انتخاب دخیل‌اند و یک نشانه بدون مقاومت تغییر پذیر نیست. آنچه او از اصطلاح «اختیاری» منظور دارد

این است که دال «بی‌انگیزه [بی‌علت] است یعنی در واقع هیچ رابطه طبیعی‌ای با مدلول ندارد» (Saussure, 1986, p. 151). به بیان دیگر، صوت/تصویر کلام به طور تصادفی با مفهومی همراه شده است. باید در اینجا یادآور شد که براساس این فرمول، که خود اصل اول نظریه ساختاری زبان سوسور است، به قول هرمان پارت^۷ «تقابل (شکلی)» بین دال و مدلول به جا مانده است (Parret, 1975, p. 118).

این بحث که سرشت نشانه اختیاری است، فرضیه جدیدی نبوده است و سوسور هم اولین کسی نیست که آن را مطرح کرده باشد. او خود با قبول این مسئله می‌گوید: «هیچ‌کس با اصل سرشت اختیاری نشانه مخالف نیست، اما اغلب ساده‌تر است که حقیقتی را کشف کنیم تا اینکه جایگاه واقعی آن حقیقت را مشخص نماییم» (Saussure, 1986, p. 150). اهمیت نظریه سوسور در این حقیقت نهفته است که او این فرضیه را در چارچوب‌های نظری پیچیده‌تری قرار می‌دهد که در نتیجه به بیان خودش «پیامدهای (نتیجه‌گیری‌های) آن بی‌شمار است» (Ibid). حال این نتیجه‌گیری‌ها چیست؟

سوسور در دفاع از این اصل، می‌گوید، که مفاهیم از پیش موجود نیستند. او می‌گوید مدلول‌ها در زبان‌های مختلف یکی نیستند و مثال‌های بسیاری ارائه می‌دهد و آن‌گاه به این نتیجه می‌رسد:

«اگر کلمات به جای مفاهیم از پیش موجود قرار می‌گرفتند، آن‌گاه باید معادل دقیقی در معنی در همه

3. signifier
4. signified
5. referent
6. arbitrary
7. Herman Parret

زبان‌ها داشته باشند که این چنین نیست» (Saussure, 1986, p. 164). بنابراین، نظریهٔ اختیاری بودن نشانه، ما را به این حقیقت هدایت می‌کند که ما نه تنها دال‌های اختیاری برای مدلول‌ها می‌گزینیم، بلکه انتخاب مدلول‌ها هم اختیاری است. بنابراین، ما با مفاهیم مشخص اولیه از پیش موجود مواجه نیستیم. این یکی از مهم‌ترین نتیجه‌گیری‌های نشانه‌شناسی سوسور است.

اینجاست که می‌بینیم به بیان جان‌اتان کالر^۸: «هر زبان جهان را به شکل متفاوتی بیان یا نظم می‌دهد. زبان‌ها تنها برمقوله‌های موجود نام نمی‌گذارند، این زبان‌ها مقوله‌های خود را بیان می‌کنند» (Culler, 1976, p. 22). بنابراین نظریه، سوسور می‌گوید که دال‌ها و مدلول‌ها خود اختیاری هستند و در رابطهٔ نسبی یا افتراقی قرار دارند. مدلول‌ها و دال‌ها انتخاب می‌شوند تنها به این دلیل که «آن‌ها مدلول یا دال‌های دیگری نیستند» (Culler, 1976, p. 26). یعنی آن‌ها را به دلیل تفاوت‌شان از مدلول‌ها و دال‌های دیگر برمی‌گزینیم. بنابراین، زبان «روش اختیاری برای سازماندهی مفاهیم و مقوله‌های عالم دارد» (Culler, 1976, p. 23).

نکتهٔ آخر در این قسمت این است که گرچه سوسور می‌گوید: «مدلول‌ها و دال‌ها هر دو زمانی که جداگانه بررسی می‌شوند کاملاً افتراقی و سلبی هستند، اما او سرانجام می‌پذیرد که ترکیب این دو واقعیتی مثبت است» (Saussure, 1986, p. 167). دلیل این امر این است که برای سوسور – با

اینکه دال‌ها و مدلول‌ها اختیاری هستند – هنگامی که درون نشانه به هم متصل می‌شوند، وحدت و رابطهٔ محکمی ایجاد می‌کنند. به اعتقاد او آنها دوسوی «یک برگ کاغذ» هستند (Saussure, 1986, p. 160).

برای ورود به این بحث، از ۲. خوانش مقولهٔ «لوگوسنتریزم» (کلام-دریدا از خردمحوری) شروع می‌کنم. دریدا سوسور در اینجا نگاهی پیچیده و دوسویه به سوسور دارد. کالر به درستی می‌گوید که:

برای دریدا، خوانش سوسور نقشی اساسی دارد، چرا که نمونه‌های کلاسیکی از کلام-خردمحوری را در برمی‌گیرد، اما هم‌چنین [این خوانش] نمونه‌هایی از اصولی را به نمایش می‌گذارد که کلام-خردمحوری را شکافته یا واژگون کرده و آن‌ها را به عنوان ساختارها یا تحمیل‌هایی^۹ نمایان می‌سازند (Culler, 1976, p. 122).

همان‌طور که می‌بینیم سوسور هم در اثبات کلام-خردمحوری به یاری دریدا می‌آید و هم در بیان و اساسی این کلام-خردمحوری به کار دریدا می‌آید. حال سؤال این است که چگونه چنین چیزی ممکن است؟ همان‌طور که گفتیم، سوسور بر این نکته پافشاری می‌کند که دال‌ها و مدلول‌ها وجودهایی خودگردان نیستند. در اینجا است که سوسور، به اعتقاد دریدا «نقشی کاملاً مهم و اساسی»

8. Jonathan Culler
9. Logocentrism
10. impositions

در این فرضیه بازی می‌کند که دال‌ها و مدلول‌ها متمایز هستند و در عین حال «وحدتی دوسویه» (Derrida, 1987a, p. 18) دارند. دریدا در کتاب مواضع می‌گوید این نظریه سوسور در تضاد مستقیم با این سنت فکری است که تقابل مفهوم و تصویر را مثلاً در استعاره «روح و بدن» حفظ می‌کند. (Ibid) او اضافه می‌کند: «نشانه‌شناسی سوسور برخلاف سنت، نشان داده است که مدلول از دال قابل جدا شدن نیست و اینکه مدلول و دال دوسوی يك ساختار هستند» (Ibid).

اما سوسور این سنت‌شکنی را به تمامی دنبال نمی‌کند چرا که سرانجام تقابل را حفظ می‌کند. نقطه جداشدن سوسور از دریدا در این حقیقت نهفته است که نظریه سوسور هنوز هم به طور محکمی بر تقابل بین شکل و معنی یا محسوس^{۱۱} و نامحسوس^{۱۲} تأکید دارد که این خود متعلق به «کلام- خردمحوری تفکر غرب» (Culler, 1976, p. 113) است، و هم‌چنین پایه دیدگاه بازنمایی^{۱۳} (نظریه افلاطون که عالم محسوس تنها بازنمایی عالم غیرمحسوس است یا فیزیک بهانه‌ای برای متافیزیک) محسوب می‌شود.

انتقاد دریدا به این تقابل تنها از این جهت نیست که این تقابل رویکردی کلام- خردمحور است، بلکه به این دلیل است که تمایز بین دال و مدلول برای او چیزی مبهم و پیچیده است. این تمایز «مبهم و پیچیده» تا حدی هم از تعریف خود سوسور در نقش افتراقی دال و مدلول ناشی می‌شود. اما دیدگاه

دریدا درباره نقش افتراقی مطرح شده از سوی سوسور چیست؟ دریدا خود «نقش افتراقی و شکلی کارکرد نشانه‌شناختی» سوسور را مورد تأکید قرار می‌دهد (Derrida, 1987a, p. 18) و این به دلیل این است که این نقش حرکتی در برابر کلام- خردمحوری محسوب می‌شود.

اما اصل حرف دریدا درباره سوسور این است که اگر دال و مدلول هر دو وجودهایی «افتراقی» یا «نسبی» هستند، در نتیجه رابطه بین این دو هم آن‌چنان «متمایز» نخواهد بود. بنابراین، جاناتان کالر براساس بحث دریدا به این مسئله چنین پاسخ می‌دهد که رابطه بین دال و مدلول «کاملاً کاربردی» است:

دال هر چیزی است که وعده دلالت می‌دهد، اما مدلول هم در زمان مناسب می‌تواند نقش دال را ایفا کند چنان‌که وقتی واژه‌ای را در فرهنگ لغت جست و جو می‌کنیم تا معنی آن را دریابیم البته کلمه دیگری را خواهیم یافت که خود می‌تواند در این فرهنگ [دالی باشد] که معنی آن را پیدا کنیم. (Culler, 1976, p. 124)

به‌طور خلاصه، علی‌رغم تأکید سوسور بر سرشت افتراقی زبان، دریدا بر این عقیده است که سوسور «تمایز محکم» بین دال و مدلول را حفظ می‌کند که این «تمایز اصلی»، راه را برای این امکان می‌گشاید که «مدلولی (مفهومی) را به مثابه خودش و حاضر در تفکر، مستقل از رابطه با زبان، یعنی رابطه با نظام دال متصور شویم» (Derrida, 1987a, p. 19).

11. sensible
12. intelligible
13. representationalist

اینجاست که مفهوم متافیزیکی «مدلول متعالی» مطرح می‌شود که «به نوبه خود، در اساس، به هیچ دالی ارجاع ندارد، زنجیره نشانه‌ها را گسترش می‌دهد، و هیچ‌گاه به عنوان دال کاربرد ندارد» (Derrida, 1987a, pp. 19- 20) بنابراین، به گونه‌ای که سوسور رابطه بین دال و مدلول را پیچیده می‌کند، نقطه مهمی برای دریداست تا فهم خود را از مقوله «بازنمایی» مطرح نماید. دریدا به نظر با احتیاط به بحث اتلاق دو مقوله متقابل یعنی «بازنمایی» یا «تجلی»^{۱۴} (در تجلی شکل و معنی در یک کلمه نمود پیدا می‌کنند و کلمه همان معنا است) به زبان می‌پردازد و در نتیجه فضای میانه‌ای را بین این دو پیشنهاد می‌کند. این نتیجه‌گیری ما را به بخش سوم بحث رهنمون می‌شود.

به اعتقاد من، واسازی دریدا بسیار
۳. واسازی و امدار نظریه سوسور است. فکر نشانه می‌کنم مبهم‌ترین نکته در تفکر دریدا، مفهوم نشانه و رابطه آن با بازنمایی و دلالت باشد. در اینجا سعی می‌کنم به روشی ساده آنچه دریدا درباره جایگاه نشانه و معنا در متن می‌انگارد را بیان کنم. در اینجاست که نتیجه‌گیری خود را در مورد «پارادکس بازنمایی» هم مطرح خواهم کرد. در اینجا هفت گزاره را که باید روایت گونه هم خوانده شوند برای فهم مسئله مطرح می‌کنم:

۱. هیچ‌گونه گریزی از نظام متافیزیکی بازنمایی وجود ندارد. اما

بازنمایی به این مفهوم که دالی مدلولی را بازنمایی نماید نیز غیرممکن است.

۲. دلیل گزاره اول این است که حد و مرزهای بین دال‌ها و مدلول‌ها متمایز نیستند و آن‌ها وجودهایی خودگردان نیستند.

۳. متن، بافتی از دال‌هاست.

۴. دال‌ها از طریق تداعی آزاد نظام بازنمایی را متزلزل می‌کنند.

۵. نشانه به‌طور پارادکسی تنها گریز از نظام بازنمایی است.

۶. نشانه‌ها معنی را ممکن و متکثر می‌کنند.

۷. نشانه‌ها سلطه معنی را واسازی می‌نمایند.

بارها چنین بحث شده است که دیدگاه دریدا درباره بازنمایی و نشانه در انتقاد او از زیردستی دال‌ها نسبت به مدلول ریشه می‌گیرد (Ward, 1995, pp. 212-3).

گرچه به اعتقاد من این انتقاد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، فکر می‌کنم منطق پارادکسی بیشتر به یاری دریدا در بیان نگاهش نسبت به نشانه می‌آید. به‌طور خلاصه،

بحث دریدا درباره بازنمایی دو وجه دارد. دریدا امکان وجود هیچ نظامی را بیرون از نظام بازنمایی نمی‌پذیرد.

او می‌گوید چیزی جز نشانه‌ها و بازنمایی وجود ندارد. اما به سرعت اعلام می‌کند که بازنمایی در عمل ناممکن

است. دریدا می‌گوید تنها دال‌ها در زنجیری قرار گرفته‌اند و در نتیجه ما

تنها بازنمایی داریم، اما این بازنمایی اگر به این معناست که دال، نشان

14. manifestation

(علامت) مدلول است، چیزی ناممکن است چرا که هیچ مدلول خودگردانی (مدلول متعالی) وجود ندارد.

بگذارید این پارادکس را دقیق‌تر بررسی کنم. از سویی، مدلول‌ها به جای دال‌ها نقش بازی می‌کنند. به عبارت دیگر، هر مفهومی به جای خود، نشانه‌ای از مفهومی دیگر است. بنابراین، ما همیشه با سازوکار بازنمایانه درون زبان مواجهیم که به‌طور مرتب دسترسی ما را به مدلول یا معنی به تعویق می‌اندازد. اما، علی‌رغم آنچه به تکرار درباره دریدا گفته شده است، من معتقدم که این بدین معنی نیست که تفاوت بین دال و مدلول را بتوان درون نظام متافیزیکی پاک کرد. دریدا نمی‌گوید دال‌ها به سادگی جایگزین مدلول‌ها می‌شوند. اگر این تفاوت زوده شود، آن‌گاه «این خود کلمه» «دال» است که باید از مفهوم متافیزیکی خارج شود» (Derrida, 1987b, p. 125).

اما از سوی دیگر، دریدا توضیح می‌دهد که طرح نقد «مدلول متعالی» بدین معنی است که مفهوم «نشانه» را به تمامی رد کنیم: «به محضی که تلاش کنیم تا به این روش نشان دهیم که هیچ مدلول متعالی یا ممتازی وجود ندارد و اینکه حوزه یا بازی دلالت از این رو هیچ محدودیتی ندارد. باید حتی مفهوم و کلمه «نشانه» را خود رد کنیم» (Ibid.). دریدا در همین جا می‌گوید این:

«دقیقاً همان چیزی است که ممکن نیست» (Ibid.).

بنابراین، فهم من این است که نقد نشانه دریدا هم‌چنان اثبات بازنمایی

را حفظ می‌کند. آنچه دریدا از آغاز مطرح کردن استراتژی و اساسی به آن علاقه‌مند بود و در یکی از اولین مقاله‌های خود، «ساختار، نشانه و بازی»، مطرح کرد و اساسی تمایز بین دال و مدلول بود. اما او با اشتباه خواندن رد هرگونه افتراق، در مقابل، رابطه بین این دو را پیچیده می‌کند و با رابطه سلسله مراتبی هم مخالف است.

همان‌طور که گفته شد، دریدا می‌گوید: اگر تمایز بین دال و مدلول را بپذیریم، جا برای امکان «مدلول متعالی» به عنوان مفهومی خودگردان و مستقل از نظام دال‌ها به وجود خواهد آمد. دریدا این امکان را نمی‌پذیرد و می‌گوید «هر مدلولی همچنین در وضعیت یک دال می‌تواند قرار گیرد» (Derrida, 1987a, p. 20) و هیچ مدلولی نمی‌تواند بیرون از این نظام به‌طور «متعالی» عمل کند. در مصاحبه‌ای با ژولیا کریستیوا¹⁵، دریدا در توضیح این نظریه می‌گوید:

بازی تفاوت‌ها، در عمل، این نتیجه و ارجاع را فرض می‌گیرد که در هر لحظه، یا در هر معنا، یک عنصر ساده نمی‌تواند قائم به ذات خود و برای خود، تنها به خود ارجاع داشته باشد. چه در گفتار گفتاری و چه در نوشتاری، هیچ عنصری نمی‌تواند بدون ارجاع به عنصر دیگری که خود حاضر نیست، کاربردی داشته باشد. (Derrida, 1987a, p. 26)

او از این بحث چنین نتیجه می‌گیرد که «تمایز بین مدلول و دال از ریشه دارای اشکال است» (Ibid). دریدا پیشنهاد می‌کند که این تمایز به جای اینکه «جوهری (ذاتی)» باشد «کاربردی»

15. Julia Kristeva

و «مشروط» است (Culler, 1976, p. 125). به عبارت دیگر، مدلول به‌طور مشروط به عنوان دال کاربرد دارد. در نتیجه، وقتی دریدا می‌نویسد که تفاوت بین دال و مدلول هیچ است (Derrida, 1974, p. 23)، منظور او وضعیت متحدی نیست. در عوض، او تأکید می‌کند که مدلول به جای دال در موقعیت مشخصی با دیگر دال‌ها عمل می‌کند.

همان‌طور که قبلاً نشان دادم، دریدا تقابل بین دال و مدلول را در قلب تفکر متافیزیکی می‌بیند و سیر آن را از تفکر یونانی تا نشانه‌شناسی سوسور دنبال می‌کند. در دو فصل اول کتاب *درباره گراماتولوژی* (نوشتارشناسی^{۱۶}) زمانی که دریدا بحث خود را درباره نوشتار و گفتار بیان می‌کند، هم چنین توضیح می‌دهد که او نشانه را تنها یک ظرف برای دال و مدلول نمی‌بیند. او می‌گوید این فرض همگانی که محسوس، بازنمایی غیر محسوس است یک ساده‌انگاری بیش نیست.

دریدا می‌گوید دو «راه متفاوت برای از بین بردن تفاوت بین دال و مدلول» متصور است. یکی «راه کلاسیک» که در آن نشانه «تسلیم» فکر می‌شود و دال «تقلیل می‌یابد». در پایان مدلولی باقی می‌ماند که در آن دال حل شده است. به عبارت دیگر، عالم محسوس تنها بهانه‌ای برای عالم غیر محسوس می‌شود. روش دوم برای حذف تقابل دال و مدلول که دریدا آن را می‌پذیرد، عکس روش اول است. برای انجام این حذف دریدا می‌گوید «اول از همه» باید تقابل بین «محسوس و

غیر محسوس» را مورد سؤال قرار داد.

در مصاحبه‌ای که با عنوان «نشانه‌شناسی و گراماتولوژی^{۱۷}» با دریدا انجام می‌شود، او به تفصیل در باره نگاه خود به نشانه سخن می‌گوید. او با این پیش‌فرض که نشانه «در تمام جنبه‌ها» متافیزیکی است، مخالف است (Derrida, 1987a, p. 17). او می‌گوید نشانه در حالی که به نظام متافیزیک متعلق است در عمل در همان زمان «حدود این نظام» را نشان می‌دهد و متزلزل می‌کند (Ibid). بنابراین، ما با «برداشته شدن نشانه از خاک خود» مواجهیم (Ibid)

در اینجا من سه کنش درون متن را که به واسازی متن می‌انجامد یادآور می‌شوم:

۱. فراوانی و انتشار نشانه‌ها

۲. ارتباط متزلزل و اختیاری دال و مدلول

۳. تعویق دائم مدلول متعالی

به اعتقاد من، زمانی که ما از استراتژی واسازی به عنوان فرایندی که همیشه درون متن در کار است (و نه روشی برای اعمال از بیرون به متن) سخن می‌گوییم، در واقع داریم به نقش و ساز نشانه در زبان اشاره می‌کنیم. به بیان دیگر، ماهیت و اساس درون متن شبیه حالتی است که نشانه‌ها کاربرد خود را در متن واسازی می‌کند. بنابراین، هیچ روش واسازی برای نقد متن وجود ندارد. در عوض، ما با دنبال کردن سرخ‌هایی که از طریق آن‌ها نشانه‌ها برای و علیه ساختار زبان‌شناختی درکارند، در عمل متن

16. Of Grammatology

17. "Semiology and Grammatology"

را و اسازی می‌کنیم.

موقعیت دریدا در قبال نشانه‌ها زمانی روشن‌تر می‌شود که او ایدئوگرام‌های (حرف‌های اندیشه‌نگار) چینی را با زبان الفبایی مقایسه می‌کند. علی‌رغم ارتباط بین ایدئوگرام‌های چینی و بی‌واسطگی زبانی که سعی در از بین بردن فاصله بین نشانه و معنی دارد، دریدا می‌گوید ایدئوگرام‌ها هم در معرض «انتشار»^{۱۸} هستند. به بیان دیگر، این شکل زبانی همچنان بخشی از نظام بازنمایی زبان است: «گفتمان چینی خود درگیر انتشار معناها و لهجه‌هاست» (Derrida, 1982, p. 104).

دریدا در مقاله «نوشتن (نوشتار- قدرت)»^{۱۹} به روشنی نظر شخصی خود را مبنی بر برتری زبان الفبایی در برابر زبان ایدئوگراماتیک نشان می‌دهد. به اعتقاد او زبان الفبایی در واقع «قدرتمندتر» از زبان ایدئوگراماتیک یا هیروگلیفیک (خط تصویری) است، چرا که حوزه معنای آن تنگ نیست. جابه‌جایی هیروگلیف‌ها با الفبا باعث شده است که نشان^{۲۰} قدرتمند شود چرا که انتزاع باعث شده از نشان دور شویم و به چیزی که دلالت می‌شود نزدیک‌تر شویم (Derrida, 1998, pp. 64, 65, 67, 70). این دیدگاه ما را به فهم بهتری از نقش بازنمایی برای دریدا رهنمون می‌سازد، دریدا در تلاش نیست که متافیزیک زبان را از طریق نفی نشانه‌ها و دال‌ها و اسازی کند. در برابر، برای دریدا، فراوانی نشانه‌ها

- چنانکه در زبان الفبایی می‌بینیم - با ارتباط متزلزل آن‌ها با معناها، به‌طور پارادکس‌واری متن را از متافیزیک تا حدی می‌رهاند.

نتیجه

بگذارید نقل قولی از سوسور را به یاد بیاورم: «زبان به‌طور جدی برای دفاع از خود در برابر نیروهایی که هر لحظه رابطه بین دال و مدلول را جابه‌جا می‌کنند، بی‌قدرت است. این یکی از عواقب سرشت اختیاری نشانه است» (Benveniste, 1987, p. 80). این بحث دریدا که سرشت اختیاری الفبا، نشان را قدرتمندتر می‌سازد، یادآور حرفی است که از سوسور نقل کردم. سوسور و دریدا در اینکه دال و مدلول رابطه‌ای پیچیده دارند در توافقند، اما دریدا قدم بالاتری برداشته و می‌گوید این حرکتی مثبت به سوی تولید معناست. نشانه‌ها، به شکل پارادکس‌واری متن را قادر می‌سازند تا در برابر رابطه مستقیم نشانه‌ها با معانی مشخصی مقاومت کند. آن‌ها متن را آزاد می‌سازند تا معنا به تعویق افتد و این به نوبه خود مفهوم نظام نشانه‌ای را و اسازی می‌کند.

18. dissemination
19. "Scribble (writing-power)"
20. mark

- Benveniste, Emile, "The Nature of the Linguistic Sign," trans. Mary Elizabeth Meek, in Rick Rylance, ed., *Debating Texts: A Reader in 20th. Century Literary Theory and Method*, Milton Keynes: Open University Press, 1987, pp. 77-81.
- Culler, Jonathan, "Saussure", London: Fontana, 1976.
- Derrida, Jacques, "Scribble (writing-power)," trans. Cary Plotkin, in *The Derrida Reader: Writing Performances*, ed. Julian Wolfreys, Edinburgh University Press, 1998, pp. 50-73.
- , _____, "Structure, Sign, and Play in the Discourse of the Human Sciences," trans. Alan Bass, in Rick Rylance, ed., *Debating Texts: A Reader in 20th. Century Literary Theory and Method*, Milton Keynes: Open University Press, 1987b, pp. 123-136.
- _____, "The Pit and the Pyramid: Introduction to Hegel's Semiology," in *Margins of Philosophy*, trans. Alan Bass, Sussex: The Harvester Press, 1982.
- _____, *Of Grammatology*, trans. Gayatri Chakravorty Spivak, Baltimore and London: The Johns Hopkins University Press, 1974.
- _____, *Positions*, trans. Alan Bass, London: The Athlone Press, 1987a.
- Parret, Herman, "Grammatology and Linguistics: A Note on Derrida's Interpretation of Linguistic Theories," *Poetics*, 4:1(13) (March 1975), pp. 107-27.
- Saussure, Ferdinand de, "Course in General Linguistics," trans. Wade Baskin, in Mark C. Taylor, ed., *Deconstruction in Context: Literature and Philosophy*, Chicago and London: The University of Chicago Press, 1986, pp. 141-168.
- Ward, Graham, "Barth, Derrida and Language of Theology", Cambridge: Cambridge University Press, 1995.